

شهید اسدالله بهادری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - جم
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۵/۱۲
محل شهادت	العیمه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	
مدفن	جم

زندگینامه

در سال ۱۳۴۰ در روستای گندمزار از توابع شهرستان جم، در یک خانواده متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. در سن شش سالگی قدم به مدرسه گذاشت و دوران دبستان را در مدرسه سروش اکبر آباد گذراند. دوران متوسطه را در دبیرستان طالقانی کنگان سپری نمود و در سن ۲۴ سالگی به مریم نوری ازدواج کرد.

او در سال ۱۹/۱۰/۶۰ برای اولین بار به سمت جبهه های خونین نور علیه باطل شتافت. این مجاهد نستوه در تاریخ ۱۲/۶/۶۵ عاشقانه ندای حق را لبیک گفت و به شهادت رسید. پس سالها گمنامی پیکر پاک این شهید بزرگوار در سال ۱۳۷۷ با شکوه هر چه تمامتر بر دوش امت حزب الله و همیشه در صحنه تشیع و در گندمزار به خاک سپرده شد تا همواره زیارتگاه عاشقان و عارفان و جهادگران فی سبیل الله باشد.

وصیت نامه

قال رسول الله (ص):

ما من قطره احب الى الله (عزو جل) من قطره دم في سبيل الله.

هیچ قطره ای در پیشگاه خدا محبوب تر از قطرهء خونی که در راه خدا جاری می شود نیست.

با توکل بر خدا که همهء هستی ما در ید قدرت اوست و با حمد و ستایش او ، که نعمات فراوان بر ما ارزانی داشت ، وصیت خود را می نویسم.

الآن که دارم این کلام را می نویسم نمی دانید از هیجان اینکه می خواهم به جبهه ی حق علیه باطل و نور علیه ظلمت بروم، چقدر خوشحالم . به نحوی که در پوست خود نمی گنجم. بهترین، لذت بخش ترین لحظات تمام عمر و زندگی ام ، همین است . زیرا یک تنسان گنهگار و شرمنده و بی نهایت کوچک ، به سوی معبودش عروج می کند. خدایا کاش هزار جان داشتم و به خاطر رضای تو در راه دین و کربلای ابا عبدالله الحسین (ع) می دادم. این بنده حقیر که خواهان شهادت نه اینکه می خواهم از دنیا راحت شوم بلکه اگر زندگی ام سرا پا گناه و تقصیر بود میخواهم شهادت را با آغوش باز فرا خوانم تا اگر در حال زندگی ام باعث رشد مردم نشدم با خون خود این مطلب را جبران کنم .

اما یاران و برادران خداحافظ. خون و جان این حقیر کمتر از آن است که بتوانم با خدای خودم معامله کنم. در این میان، یک واسطه خوب احتیاج دارم و آن واسطه چه کسی می تواند باشد ؟ چه کسی مهمتر از روح خدا «خمینی بت شکن»؟

از ملت ایران خواهشمندم همان طور که امام فرمود مسئله اصلی جنگ است . جنگ را فراموش نکنید و اگر شهید شدم جای مرا پر کنید. مادر خداحافظ برادرانم خداحافظ، خواهرانم خداحافظ.

به گفته شهید «دست بالا» لباس «پاسداری» اگر چه رنگش سبز به نظر می رسد ولی آن را بالا بزنی سرخ است و مملو از خون شهید . از برادران پاسدارم تقاضا می کنم که قدر این لباس سرخ رنگ را بفهمید. مبادا تو که پاسدار هستی، بدون رضای خدا کار بکنی و روی هوای نفس خود.

در پایان تقاضا دارم اگر شهید شدم مرا در زادگاه خویش، جم یا گندمزار دفن کنید.

خاطرات

خاطراتی از همسر شهید

شهید سومین فرزند خانواده و متاهل می باشد شهید در حمله بدر- رمضان - بیت المقدس - فاو و غیره شرکت داشته است . آخرین اعزامش ۲ ماه طول کشید که طی آن شهید شد . شهید روحیه ای خیلی خوبی داشت علی رغم اصرار خانواده اش برای ماندنش او خیلی اصرار داشت که به جبهه برود از خصوصیات برجسته ی او ایمان و اخلاق و سر بزیر بود و همیشه کم حرف بود و همیشه کم حرف بود و همیشه پیش سلام بود او همیشه نماز شب می خواند و همیشه دوشنبه و پنج شنبه روزه می گرفت . ما از دوستان و هم رزمانش که از جبهه برگشته بودند شنیدیم و بعد پسر برادرش را به منطقه جنگی فرستادیم تا مراسم به جهت شهادتش گذاشتن . همسر شهید می گوید هنگامی که خبر شهادتش را شنیدیم باورم نمی شد چون هنوز جسدش را ندیده بودم و به من گفته بود ۵ محرم برمی کردم لباس سیاه برایم بگیر . یک روز ماه رمضان بود از سپاه آوردنش چون کرده بود چون قبلا به سرش آریچی خورده بود و دکتر به او گفته بود که روزه برایش ضرر دارد و ما هر کاریش کردیم گفتیم روزه ات بشکن گوش نکرد . و به نمازش بسیار اهمیت می داد و همیشه نمازش سروق می خواند و هیچ وقت نشده بود که قضا شود و او جانباز بود او به جوانان سفارش می کرد که نماز بخوانند و درس بخوانند و تحصیلات عالی داشته باشند و به همسرش می گفت : که به دخترم بگو که به دانشگاه برود .

از جامعه انتظار داریم که راه شهدا ادامه دهند و تا خون شهدا هدر نرود . شهید ۲۳ سالگی ازدواج کردند و ۵ ماه بعد شهید شدند و همسرش ۲ ماهه باردار بود او قبل از شهادتش نام نیز برای فرزندش انتخاب کرده بود و حتی لباس دخترانه و پسرانه نیز خریده بود که شاید دختر باشد یا پسر .

نام شهید: اسدالله بهادری

نام پدر : علی بهادری

نام همسر : مریم نوری



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر